



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران - 8 شهریور / 1384

بسم الله الرحمن الرحيم

از بیانات مفید و پرمغز جناب آقای احمدی نژاد خیلی متشکریم. مناسبت خوبی است برای تجدید یاد این دو شهید عزیز و عالی قدر؛ شهید رجایی و شهید باهنر. این حرف درستی است که این دو نفر حقاً نماد دولتمردان متعهد و پایبند و مردان جمهوری اسلامی بودند. امیدواریم ان شاءالله خداوند متعال با رحمت و مغفرت و فضل بی پایانش با آنها رفتار کند و ما را هم موفق بدارد تا بتوانیم ان شاءالله در همان راه و مسیر حرکت کنیم. شروع دولت جدید مصادف است با ایام متبرک رجب و شعبان و روزها و شبهای یاد و ذکر و خشوع. مناسبت بسیار مهمی است؛ اینها را دست کم نگیرید و به نام خدا و با یاد خدا شروع کنید. بنا بگذارید که در همه ی آنات و احوال و در فرصتی که خدای متعال در اختیار شما گذاشته، خودتان را، دلتان را، عملتان را از خدای متعال منقطع نکنید. ارتباط با خدا تضمین کننده ی صحت عمل و استقامت در راه است. اگر بخواهیم در این جاده درست حرکت کنیم، با ظواهر دلفریب زودگذر از راه پرت نیفتیم و به سمت هدف، مستقیم حرکت کنیم، حتماً در این کار، یاد خدا و اتکاء به خدا و اتصال دائمی به خدا مورد نیاز است؛ این را باید دستور همیشگی خودمان قرار دهیم. این که شاعر می گوید «خوشا آنان که دائم در نمازند»، منظورش این نیست که دائم رو به قبله نشسته اند یا ایستاده اند و یا رکوع و سجود می کنند؛ منظور، روح نماز و ذکر و یاد خداست. باید دائم در یاد خدا بود. در هر تصمیمی، در هر اقدامی، در هر حرفی که می زنیم - که حرف من و شما، حرف يك آدم عادی نیست؛ تأثیراتش خیلی وسیع است - در هر گزینشی که می کنیم، در هر جذبی، در هر دفعی، معیار خدایی را در نظر داشته باشیم. ملاک هم این است که هوای نفس و اغراض شخصی در کار نباشد. در هر چیزی اغراض شخصی و هوای نفس وارد شود، غیر خدایی است. اگر اینها دخالتی نداشت، عامل اصلی و عمده عبارت خواهد بود از ادای وظیفه و انجام تکلیف؛ این خدایی است. همیشه به این یاد باشید.

کار جدیدی که شروع کرده اید، ماهیتاً با خدمات قبلی شما متفاوت است. همه ی شما - غیر از تعداد معدودی که در دولت قبل مشغول انجام خدمت بودند - قبلاً مشغول خدماتی بودید؛ آن خدمات هم باارزش است؛ لیکن این کار جدید ماهیت دیگری دارد؛ این کار، دسته جمعی است؛ آن هم در يك گستره ی عظیم ملی. بنابراین، این مجموعه دارد يك کار انجام می دهد. باید همواره متوجه این حقیقت بود که کارهای شما اگرچه انواع مختلفی دارد، اما همه ی آنها در حقیقت يك کار است؛ مظهرش هم هیأت وزیران است که دور هم جمع می شوید. هدایت کننده و به تعبیری که بنده تکرار می کنم، پلیس راهنمای این بیست و چند راه، رئیس جمهور محترم است که هماهنگی ایجاد می کند تا بشود این کار واحد بزرگ را انجام داد؛ و آن کار واحد بزرگ عبارت است از پیشرفت و ارتقاء کشور به سمت و سوی اهدافی که برای خودمان ترسیم کرده ایم، که همان اهداف انقلاب اسلامی است و ریزتر شده، آنچه در سند چشم انداز بیست ساله تبیین شده است. برای این کار بزرگ، همه ی این مدت را قدر بدانید. شما چهار سال، یعنی حدود 1450 روز وقت دارید. هر روزی که می گذرد، یکی از این عددها برداشته می شود و مجموعه به صفر نزدیک می شود. هر يك روزتان غنیمت است. این 1450 روز، چشم انداز و گستره ی وسیعی است. برای این مدت نسبتاً طولانی خیلی کارها می شود کرد. امیرکبیر که يك چهره ی ماندگار در تاریخ ماست و واقعاً کارهای بزرگی هم کرده، همه ی حکومت او سه سال بود؛ یعنی يك سال از مدتی که بناست علی العجالة شما در این مسؤولیت مشغول باشید، کمتر است؛ اما آنقدر این کار، مهم و بزرگ و جدی بود که تاریخ امیرکبیر را فراموش نمی کند؛ والا قبل از این که بیاید در رأس صدارت قرار بگیرد، و بعد که به کاشان تبعید شد، دیگر چیزی در پرونده ی او وجود ندارد؛ همین سه سال است. بنابراین، این چهار سال وقت کمی نیست؛ يك گستره ی طولانی است. از الان که شما شروع



کنید و به آفاق بلندی که جلوی چشم دارید، نگاه کنید، همه کار می‌توانید انجام دهید. روزی خواهد رسید که شما وقتی به جلوی رویتان نگاه می‌کنید، می‌بینید دیگر فرصتی باقی نمانده؛ مثلاً سه ماه یا شش ماه مانده. در آن سه ماه و شش ماه، دیگر نمی‌شود کار جدی انجام داد؛ مگر استمرار و به نتیجه رساندن این کارها. از الان به فکر باشید و یک روز را هم غنیمت بشمارید؛ یعنی یک روز هم نباید هدر برود. این طور نباشد که بگوییم چهار سال وقت هست؛ ان شاءالله سر فرصت به کار می‌رسیم؛ نه، از همین روز اول و ساعت اول باید کار را به طور جدی شروع کنید. چون می‌دانم نیت هایتان خوب و خدایی است و برای خدمت وارد این مقوله شده‌اید، مطمئنم که اگر ان شاءالله همین نیت را برای خودتان حفظ کنید، خدای متعال کمک خواهد کرد. البته بدانید حفظ نعمت بمراتب مشکل‌تر از کسب نعمت است. در قرآن می‌گوید: «انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا». فقط «ربّنا الله» گفتن کافی نیست؛ «ثمّ استقاموا» هم لازم است؛ آن وقت «تتنزل علیهم الملائکه».

استقامت کردن اساس کار است؛ والا یک وزنه‌ی سنگین را آدم ضعیفی مثل بنده هم ممکن است بردارد و یک لحظه سر دست بلند کند؛ لیکن نمی‌تواند نگه دارد؛ آن را می‌اندازد. قوی و کننده‌ی کار، کسی است که بتواند این وزنه‌ی سنگین را ظرف مدت لازم سر دستش نگه دارد. خیلی از ماها نیت‌هایمان خوب است و با نیت خوب وارد می‌شویم؛ اما نمی‌توانیم این نیت را نگه داریم؛ این نیت در اثنای راه به موانعی برخورد می‌کند؛ سایش پیدا می‌کند؛ کمرنگ و ضعیف می‌شود و احياناً یک جاذبه‌ی قوی معارضی دل را - که جایگاه نیت، دل است - به سوی خودش جذب می‌کند؛ یک وقت نگاه می‌کنید، می‌بینید اصلاً نیت رفت؛ نیت یک چیز دیگر شده؛ آن وقت راه انسان عوض می‌شود.

اگر می‌بینید بعضی‌ها «ربّنا الله» را گفتند، اما امروز به جای کعبه رو به بتکده دارند؛ شعار خوب را دادند، اما امروز 180 درجه در جهت عکس آن شعار حرکت می‌کنند، عاملش این است؛ نتوانستند نگه دارند. چرا نتوانستند؟ چون در اثنای راه، جاذبه‌ها پیدا می‌شود.

لابد شنیده‌اید که کسی نیت کرد چهل روز ریاضت بکشد؛ اما روز دوم، روز پنجم، روز بیستم ناگهان عوامل شیطانی شروع به دخالت کردند؛ زنی با این چهره وارد شد، غذایی با آن شکل جلوی‌ش گذاشته شد؛ پولی به آن صورت به او عرضه شد؛ لذا نتوانست خودش را نگه دارد؛ بنابراین تسلیم شد و زحمات آن بیست روز و سی روزی هم که قبلاً کشیده بود، باطل شد. اینها ممکن است واقعیت داشته باشد؛ اما اگر واقعیت هم نداشته باشد، مفهوم نمادین آن برای ما درس آموز است.

یک نکته در باب دولت اسلامی عرض کنیم. یکی از شعارهای خوبی که آقای رئیس‌جمهور، هم در دوره‌ی انتخابات، هم بعد از آن تکرار کردند، مسأله‌ی دولت اسلامی است. من به این موضوع در نماز جمعه اشاره‌ی کردم. باید قدری بیشتر این مفهوم را بشکافیم. نظام اسلامی پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد. شورش انقلابی و نهضت انقلابی می‌توانست انجام بگیرد، اما نظام غیراسلامی تشکیل شود. خیلی جاها این طور شده؛ در الجزایر همین طور بود. در الجزایر، نهضت، اسلامی بود. اصلاً پایگاه نهضت و رهبران نهضت، مسلمانان بودند؛ اما بعد از آن که نهضت به نتیجه رسید، کسانی که اعتقادی به مبانی تفکر اسلامی نداشتند، آمدند قدرت را در دست گرفتند. این جا هم همین کارها داشت می‌شد. در همان روز 21 بهمن و 22 بهمن و 23 بهمن از این کارها داشت می‌شد. بنده از نزدیک در جریان برخی از کارها بودم؛ داشتند حرکت می‌کردند که به اصطلاح خودشان یک جنبش کارگری و یک حرکت کارگری را بر این حرکت عمومی تغلیب کنند و همان فرمولی که در روی کار آمدن نظام‌های سوسیالیستی در دنیا معمول است - یعنی انقلاب طبقه‌ی کارگر - تحقق بدهند و بعد هم یک چند نفر سر کار بیایند؛ منتها امام را محاسبه نکرده بودند؛ یعنی این گوهر خدشه‌ناپذیر شکست‌ناپذیر را در محاسباتشان ندیده بودند؛ لذا سخت ضربه خوردند. حتی روز سوم بعد از پیروزی انقلاب راه افتادند آمدند جلوی بیت امام در مدرسه‌ی علوی و تظاهرات کردند و مطالبات



به اصطلاح سوسیالیستی و کارگری را مطرح کردند. ولی نظام اسلامی تشکیل شد. نظام اسلامی یعنی چه؟ یعنی منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم گیری در کشور معلوم شد چیست؛ ارکان حکومت - قوه ی مجریه، قوه ی مقننه، رهبری، قوه ی قضاییه و دیگر ارکان - چیده شد و قانون اساسی آمد همه ی اینها را تثبیت کرد؛ لذا پایه گذاری های اصولی انجام گرفت. این نظام اسلامی فقط شکل نیست؛ محتوایی دارد؛ یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیت ها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را - که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند - می طلبد؛ این می شود دولت اسلامی. دولت اسلامی شامل همه ی کارگزاران نظام اسلامی است؛ نه فقط قوه ی مجریه؛ یعنی حکومتگران و خدمتگزاران عمومی. اینها باید جهتگیری ها و رفتار اجتماعی و رفتار فردی خود و رابطه شان با مردم را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به آن اهداف برسند. بعد هم باید آن جهتگیری ها را در مدّ نگاه خودشان قرار دهند و سرعت به سمت آن جهتگیری ها حرکت کنند؛ این می شود دولت اسلامی.

از همان اوان کار، تلاش برای تشکیل دولت اسلامی شروع شد. بعضی ها می گویند شما بعد از 27 سال می خواهید دولت اسلامی تشکیل دهید؟ نه، تلاش و اقدام برای تشکیل دولت اسلامی از روز اول شروع شد؛ منتها افت و خیز داشته؛ پیشرفت و عقبگرد داشته؛ در جاهایی موفق بودیم، در برهه یی موفق نبودیم. بعضی از ماها وسط راه پایمان لغزید؛ بعضی از ماها در اصل هدف مردد شدیم؛ بعضی از ماها نتوانستیم خود را نگه داریم؛ دلبسته ی به رفتارهای طاغوتی شدیم.

اسم ما که دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ والا قبل از ما چند دولت جمهوری اسلامی دیگر در منطقه ی ما و آفریقا و جاهای دیگر وجود داشته و الان هم هست. قبل از انقلاب، در جایی دولتی تشکیل شد که ما شوخی می کردیم و می گفتیم جمهوری اسلامی امریکایی فلان جا! آن دولت با نام جمهوری اسلامی هم بود. بنابراین اسم ما دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ باید عمل و جهتگیری ما اسلامی باشد. اگر در اینها اختلال پیدا شد، حرکت مستمر و مداوم و پویانده یی که لازم است تا دولت اسلامی به صورت کامل شکل بگیرد، دچار ثکث می شود و طبعاً کار عقب می افتد. البته دولت اسلامی کامل به معنای واقعی کلمه، در زمان انسان کامل تشکیل خواهد شد؛ ان شاء الله. خوشا به حال کسانی که آن روز را درک می کنند. همه ی ما انسانهای ناقصی هستیم. ما به قدر توان و تلاش خود می خواهیم مجموعه ی کارگزاران حکومت را - که خودمان هم جزو آنها هستیم - به نقطه یی برسانیم که با نصاب جمهوری اسلامی تطبیق کند. ما می خواهیم خود را به حد نصاب نزدیک کنیم. اگر دولتی می آید و می گوید هدفم این است که این را تحقق ببخشم، خیلی چیز مبارک و خوبی است.

من چهار پنج سال پیش همین جا در حسینیه این مطلب را با مجموعه ی کارگزاران مطرح کردم؛ گفتم انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی و بعد کشور اسلامی. اگر دولت ما اسلامی شد، آن وقت کشورمان اسلامی خواهد شد. اگر من و شما در معاشرتیمان، در رفتاریمان، در طلب مالمان، در مجاهدتمان، نتوانستیم خود را به حد نصاب برسانیم، از آن دانشجو، از آن جوان بازاری، از آن عنصر در رده های پایین دولتی، از آن کارگر، از آن روستایی، از آن شهری چه توقعی می توانیم داشته باشیم که اسلامی عمل کنند؟ چرا مردم را بیخود ملامت می کنیم؟ نباید ملامت کنیم. اگر کمبودی هست، خودمان را باید ملامت کنیم؛ «لوموا انفسکم».

اول، ما اسلامی می شویم؛ وقتی اسلامی شدیم، «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم»؛ آن وقت عمل ما مردم را مسلمان واقعی خواهد کرد و کشور، اسلامی خواهد شد؛ هم احکام و مقررات اسلامی است، هم اجرا اسلامی است، هم دولتمردان اسلامی اند، هم مردم به تبع حال و به تبع دولتمردان از لحاظ اخلاقی اسلامی خواهند شد. البته شیطان نمی میرد؛ شیطان زنده است. همیشه عده یی، جریانی، مجموعه هایی هستند که تسلیم شیطان بشوند؛ اما شکل کلی، اسلامی خواهد شد.



معنای شعار دولت اسلامی این است که ما می خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان، و رفتار با نظامهای بین المللی و نظام سلطه ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیکتر کنیم. این شعار، بسیار بارز است؛ ان شاءالله به این شعار پایبند بمانید و این تلاش را جدی تر، بی آسیب تر و واقعی تر کنید؛ چون گامی بلند خواهد بود در راه رسیدن به آن هدفها؛ و همان طور که عرض کردم، رسیدن به آن هدفها مردان خودش را می خواهد. البته «مردان» که می گوییم، به معنای «رجال» در قانون اساسی نیست؛ شامل خانمها هم می شود؛ یعنی کسان و عناصر و کارگزاران خودش را می خواهد. به قول شاعر، آن دو صد من استخوان را داشته باشند تا بتوانند این صد من بار را بردارند.

نکته ی دوم: یکی از شعارهای این دولت، عدالت است. عدالت یقیناً محور انقلاب بود؛ در این شکی نیست. هیچ دولتی هم از اول نیامده صریحاً بگوید من نمی خواهم طبق عدالت رفتار کنم؛ لیکن من باید از آقای احمدی نژاد تشکر کنم که ایشان کار جدیدی کردند؛ عدالت محوری را به عنوان یک شعار گذاشتند وسط؛ این کار خیلی بزرگی بود. وقتی که ایشان تبلیغات انتخاباتی می کردند، به افراد خانواده ی خودم می گفتم اگر آقای احمدی نژاد رأی هم نیاورد، این خدمت بزرگ را به انقلاب کرد که شعار عدالت محوری را مطرح کرد؛ نگذاشت به فراموشی سپردن این شعار بشود یک سنت. این شعار مطرح شد و ذهن ها را به خودش متوجه کرد. خوشبختانه مردم هم فهمیدند، خواستند، دوست داشتند و رأی دادند. این کار، کار مهمی است. بنابراین عدالت محور بودن این دولت حرف بزرگی است؛ طرح این شعار به عنوان محور حرکت دولت، یک کار جدید است؛ خودش یک تحول است؛ به این پایبند باشید.

برای تحقق عدالت، خیلی کار شده است. از اول انقلاب همه ی فعالیت هایی که به نفع طبقات محروم انجام گرفته؛ یعنی بردن امکانات رفاهی، امکانات آموزشی و امکانات بهداشتی به اقصی نقاط کشور - که واقعاً از بس زیاد است، قابل شمارش نیست - در جهت عدالت بوده است. حقاً و انصافاً این خدمت رسانی، اوضاع را زیر و رو کرده. کسانی که در دوره ی قبل اوضاع طبقات محروم را دیدند، می توانند بفهمند. من خودم در نقاط محروم بودم و جاهای محروم را در آن دوره دیدم؛ حالا هم که خیلی اوقات رفتم و از نزدیک دیدم؛ واقعاً زیر و رو شده. همین زیرساخت های عظیمی که برای استفاده ی عموم است، همه ی اینها کمک به عدالت است؛ در این تردیدی نیست؛ منتها نباید ارزش عدالت به عنوان یک ارزش درجه ی دو کم کم در مقابل ارزشهای دیگر به فراموشی سپرده شود؛ در نظام ما این خطر وجود داشته است. ارزش های دیگر هم خیلی مهم است؛ مثلاً ارزش پیشرفت و توسعه، ارزش سازندگی، ارزش آزادی و مردم سالاری. مطرح کردن ارزش عدالت مطلقاً به معنای نفی اینها نیست؛ اما وقتی ما این ارزش ها را عمده می کنیم و مسأله ی عدالت و نفی تبعیض و توجه به نیازهای طبقات محروم در جامعه کمرنگ می شود، خطر بزرگی است؛ اما با عدالت محور بودن یک دولت، این خطر از بین می رود یا ضعیف می شود.

اصلاً عدالت چیست؟ عدالت، به حسب ظاهر، مفهوم ساده یی است و همه می گویند و آن را تکرار می کنند؛ منتها در مصداق و در عمل، رسیدن به عدالت خیلی دشوار است؛ همان نکته یی که امیرالمؤمنین درباره ی حق فرموده است: «الحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقها فی التناصف». در مورد عدل هم عیناً همین طور است؛ چون عدل هم حق است و اصلاً از هم جدا نیستند. به یک معنا، حق همان عدل است؛ عدل همان حق است؛ تواصفش آسان است، اما در عمل، رسیدن به عدالت مشکل است؛ حتی شناختن موارد عدالت و مصادیق عدالت هم گاهی خیلی مشکل است؛ کجا عدالت است، کجا بی عدالتی است. من نمی خواهم الان عدالت را تعریف کنم که چیست. تعریف های کلی و عمده یی از عدالت شده؛ تقسیم عادلانه ی امکانات و از این قبیل حرفها، که درست هم هست و محتاج تدقیق و ریزبینی هم هست؛ یعنی شما در هر یک از بخش هایتان واقعاً باید ببینید عدالت چیست و با چه چیزی حاصل می شود.



من می خواهم این نکته را هم عرض کنم که اگر بخواهیم عدالت به معنای حقیقی خودش در جامعه تحقق پیدا کند، با دو مفهوم دیگر بشدت در هم تنیده است؛ یکی مفهوم عقلانیت است؛ دیگر معنویت. اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد، دیگر عدالتی که شما دنبالش هستید، نخواهد بود؛ اصلاً عدالت نخواهد بود. عقلانیت به خاطر این است که اگر عقل و خرد در تشخیص مصادیق عدالت به کار گرفته نشود، انسان به گمراهی و اشتباه دچار می شود؛ خیال می کند چیزهایی عدالت است، در حالی که نیست؛ و چیزهایی را هم که عدالت است، گاهی نمی بیند. بنابراین عقلانیت و محاسبه، یکی از شرایط لازم رسیدن به عدالت است.

عقلانیت و محاسبه که می گوئیم، فوراً به ذهن نیاید که عقلانیت و محاسبه به معنای محافظه کاری، عقل گرایی و تابع عقل بودن است. عاقل بودن و خرد را به کار گرفتن با محافظه کاری فرق دارد. محافظه کار، طرفدار وضع موجود است؛ از هر تحولی بیمناک است؛ هرگونه تغییر و تحولی را برنمی تابد و از تحول و دگرگونی می ترسد؛ اما عقلانیت این طور نیست؛ محاسبه ی عقلانی گاهی اوقات خودش منشأ تحولات عظیمی می شود. انقلاب عظیم اسلامی ما ناشی از یک عقلانیت بود. این طور نبود که مردم همین طور بی حساب و کتاب به خیابان بیایند و بتوانند یک رژیم آن چنانی را ساقط کنند؛ محاسبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود. در طول سالهای متمادی - به تعبیر رایج امروز - یک گفتمان حق طلبی، عدالت خواهی و آزادی خواهی در بین مردم به وجود آمده بود و منتهی شد به این که نیروهای مردم را استخدام کند و به میدان جهاد عظیم بیاورد و در مقابل آن دشمن صف آرایی کند و بر آن دشمن پیروز کند. بنابراین عقلانیت گاهی منشأ چنین تحولات عظیمی است. الان هم همین طور است. الان در نظام ما برخی از تحولات هست که منتهی به یک نگاه عقلانی و دقیق و موşkافانه ی به وضع موجود و وضع دنیاست. من در زمینه ی مسائل گوناگون این را دارم مشاهده می کنم. حالت خواب رفتگی و تن دادن به آنچه در جریان عمومی سیاسی و اقتصادی دنیا دارد می گذرد و تسلیم شدن به آن، خطر بزرگ جامعه ی ماست و اگر کسی درست بفهمد و بیندیشد، می فهمد که باید با یک تحرك و تحول، این وضع را دگرگون کرد؛ هم در زمینه ی مسائل اقتصادی، هم در زمینه ی مسائل سیاسی. بنابراین عقلانیت با محافظه کاری فرق دارد. محاسبه ی عقلانی را با محاسبه ی محافظه کارانه به هیچ وجه مخلوط نکنید؛ اینها دو چیز است.

تا می گوئیم محاسبه و عقلانیت، عده یی می گویند مواظب باشید، دست از پا خطا نکنید، عقل را رعایت کنید؛ نبادا یک حرف آن چنانی بزنید که در دنیا آن طوری بشود؛ نبادا یک کار آن چنانی بکنید که دنیا صف آرایی کند. اینها عقلانیتِ محافظه کارانه است؛ من به این اصلاً اعتقاد ندارم. بنابراین اگر بخواهید عدالت را بدرستی اجرا کنید، احتیاج دارید به محاسبه ی عقلانی و به کار گرفتن خرد و علم در بخش های مختلف، تا بفهمید چه چیزی می تواند عدالت را برقرار کند و اعتدالی را که ما بنای زمین و زمان را بر اساس آن اعتدال خدادادی می دانیم و مظهرش در زندگی ما عدالت اجتماعی است، تأمین کند.

اگر عدالت را از معنویت جدا کنیم - یعنی عدالتی که با معنویت همراه نباشد - این هم عدالت نخواهد بود. عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنوی عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و ظاهرسازی و تصنع تبدیل خواهد شد؛ مثل نظامهای کمونیستی که شعارشان عدالت بود. ما می گفتیم عدالت و آزادی؛ اما آزادی اصلاً جزو شعارهای آنها نبود. در همه ی کشورهایی که حرکت کمونیستی در آن جا به شکلی از اشکال - انقلاب یا کودتا - تحقق پیدا کرده بود، «عدالت» محور شعارهای آنها بود؛ اما واقعیت زندگی آنها مطلقاً نشان دهنده ی عدالت نبود؛ درست ضد عدالت بود. عده یی به اسم کارگر سر کار آمدند، که همان طبقه ی اشرافی رژیم های طاغوتی بودند و هیچ تفاوتی با آنها نداشتند. زندگی سران کشورهای مارکسیستی این طور بود. بنده زمان مسئولیت ریاست جمهوری وضعیت اقشار پایین بعضی از کشورهای سوسیالیستی را دیده بودم؛ آن چیزی که اسمش عدالت است و آن مفهومی که عدالت دارد، مطلقاً در آن جاها وجود نداشت. طبقه ی اشراف جدیدی در آن جا وجود داشت که با



معیارهای حزبی و سیاسی خاص خودشان روی کار آمده بود و از همه ی امکانات برخوردار بود؛ مردم هم در فقر و تهیدستی و بدبختی زندگی می کردند. این وضعیت حتی در بعضی از کشورهای درجه ی یکشان هم دیده می شد. بنابراین، این گونه عدالت طلبی بی دوام خواهد بود و از طریق درست خودش منحرف و ریاکارانه و دروغین خواهد بود.

عدالت باید با معنویت همراه باشد؛ یعنی باید شما برای خدا و اجر الهی دنبال عدالت باشید؛ در این صورت می توانید با دشمنان عدالت مواجهه و مقابله کنید. البته معنویت هم بدون گرایش به عدالت، يك بُعدی است. بعضی ها اهل معنا نیستند، اما هیچ نگاهی به عدالت ندارند؛ این نمی شود. اسلام، معنویت بدون نگاه به مسائل اجتماعی و سرنوشت انسانها ندارد؛ «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم». آدم معنوی یی که با ظلم می سازد، با طاغوت می سازد، با نظام ظالمانه و سلطه می سازد، این چطور معنویتی است؟ این گونه معنویت را ما نمی توانیم بفهمیم. بنابراین معنویت و عدالت در هم تنیده است.

این نکته را هم در باب عدالت عرض کنیم که بعضی ها می گویند عدالت یعنی توزیع فقر. نخیر، کسانی که بحث عدالت را می کنند، به هیچ وجه منظورشان توزیع فقر نیست؛ بلکه توزیع عادلانه ی امکانات موجود است. آنهایی که می گویند عدالت توزیع فقر است، مغزا و روح حرفشان این است که دنبال عدالت نروید؛ دنبال تولید ثروت بروید تا آنچه تقسیم می شود، ثروت باشد. دنبال تولید ثروت رفتن بدون نگاه به عدالت، همان چیزی می شود که امروز در کشورهای سرمایه داری مشاهده می کنیم. در غنی ترین کشور عالم - یعنی امریکا - کسانی هستند که از گرسنگی و از سرما و گرما می میرند؛ اینها که شعار نیست؛ واقعیتهایی است که مشاهده می کنیم. کسانی هستند که در آرزوی يك آپارتمان سه چهار اتاقه سالهای سال تلاش می کنند و چون به جایی نمی رسند، می روند خیانت می کنند تا به این امکانات برسند.

دو سه سال قبل يك عضو عالی رتبه ی سدآسای را به جرم جاسوسی برای شوروی سابق و دنباله اش روسیه، دستگیر کردند. در مصاحبه یی از او پرسیدند - که ما این مصاحبه را در مطبوعه یی خواندیم - چرا این کار را کردی؟ گفته بود من دلم می خواست يك ویلای سه اتاقه داشته باشم، اما دیدم با این حقوق و درآمد نمی شود؛ مجبور شدم بروم نوکری شوروی را بکنم؛ با آن دشمنی و نقاضتی که آن روز بین آن دو کشور وجود داشت. وقتی دنبال تولید ثروت رفتن از نگاه عدالت محور جدا باشد، به این جاها می رسد که در جامعه یی، کسانی که زنگ تر و باهوش ترند، یکشبه به ثروتهای کلان و انبوه می رسند؛ کسانی هم که خودشان خانواده ی ثروتمند؛ اکثریتی هم هستند که در زندگی های معمولی همراه با حسرت، و تعدادی هم در زندگی های بسیار سخت و دشوار به سر می برند. بنابراین، این که ما بگوییم عدالت را مطرح نکنید، تولید ثروت را مطرح کنید؛ بهانه را هم این بیاوریم که بعد از تولید ثروت سراغ عدالت می رویم، این نمی شود. عدالت یعنی امکاناتی که در کشور هست، عادلانه و عاقلانه تقسیم کنیم - نه عادلانه ی بی حساب و کتاب - و سعی کنیم همین امکانات را بیشتر کنیم تا به همه بیشتر برسد؛ نه این که به قشر خاص و به دسته ی خاصی بیشتر برسد. این وظیفه از وظایف دولت اسلامی بود که شما شعارش را دادید؛ خیلی هم خوب کردید؛ دنبالش هم باشید؛ متعهد به این هم باشید؛ و این اساس کار شماست.

عدالت را واقعاً محور همه ی برنامه ریزی های خودتان قرار دهید و ببینید در بخش های مختلف چگونه می شود آن را تأمین کرد. در این زمینه، بخصوص سازمان مدیریت و برنامه ریزی نقش خیلی زیادی دارد و بعد هم بخش های مالی و اقتصادی دولت و بخش خدماتی و دیگر بخش ها.

وظیفه ی حتمی دیگر دولت اسلامی، گسترش علم و دانایی است؛ چون دولت اسلامی بدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهد رسید. گسترش آزاداندیشی هم مهم است. واقعاً انسانها باید بتوانند در يك فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است. وقتی آزادی فکر بود، به طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمده، آزادی فکر



است که انسانها بتوانند آزاد بیندیشند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم، برای میدان های عظیم پیشرفت بشری اصلاً جایی وجود نخواهد داشت. ما در مباحث کلامی و مباحث فلسفی هرچه پیشرفت داشتیم، در سایه ی مباحثه و جدل و بحث و وجود معارض داشتیم. اشکالی که ما همواره به بخش های فرهنگی داشته ایم، این بوده که به نقش خودشان به عنوان یک دولت اسلامی در صحنه ی کارزار فکری درست عمل نمی کنند. کارزار فکری باید باشد؛ منتها کارزار فکری عملاً به این شکل درنیاید که ما به قول سعدی، سگ را بگشاییم و سنگ را ببندیم؛ حربه را از دست اهل حق و اهل آن فکری که حق می دانیم، بگیریم؛ اما دست اهل باطل را باز بگذاریم که هر بلایی می خواهند، سر جوانهای ما بیاورند؛ نه، او حرف بزند، شما هم حرف بزنید و در جامعه فکر تزریق کنید. ما به تجربه دریافته ایم که آن جایی که سخن حق با منطق و آرایش لازم خودش به میدان می آید، هیچ سخنی در مقابل آن تاب پهلوی زدن و مقاومت کردن نخواهد داشت.

مبارزه ی با فساد، یکی دیگر از وظایف بسیار مهم است. من درباره ی مبارزه ی با فساد این قدر در صحبت های عمومی و خصوصی حرف زده ام که فکر می کنم تکراری است. البته بحمدالله ارکانی در این دولت هم خودشان به این مسأله کاملاً توجه دارند.

نکته ی بعد، تأمین عزت ملی است. یک ملت اگر احساس عزت کرد، پیشرفت خواهد کرد و خواهد بالید؛ اما اگر توسری خورد، استعدادها در او خفه خواهد شد. عزت ملی و آنچه را که امروز به آن غرور ملی گفته می شود - البته تعبیر «غرور» با توجه به معنای لغوی اش خیلی رسا نیست، اما رایج است - باید در ملت تقویت کرد تا احساس عزت و توانایی کند. آنچه مایه ی عزت یک ملت است، مثل ثراث عظیم فکری و فرهنگی و علمی در مقابل چشم آنها قرار می گیرد؛ شخصیت های برجسته شان، گذشته ی روشن شان، استعداد والایشان.

مبارزه ی با سلطه هم یکی از وظایف دولت اسلامی است. نظام سلطه، نظامی است که مثل بختک سنگینی روی پیکر جامعه ی بشری می افتد - و افتاده است - و او را نابود می کند و از بین می برد. این نظام سلطه دو طرف دارد؛ سلطه گر و سلطه پذیر. با این نظام باید مبارزه کرد. مبارزه اش هم با شمشیر نیست؛ مبارزه اش با عقل، با کار حرفه یی سیاسی، و با شجاعت در میدان های لازم و متناسب خودش است.

دولت اسلامی دشمنانی هم دارد. دولت اسلامی دو دسته دشمن دارد؛ یک دسته دشمنان شناخته شده هستند. همه ی سلطه گران و دیکتاتورهای دنیا به دلایل واضح دشمن دولت اسلامی اند؛ چون دولت اسلامی با اصل سلطه و دیکتاتوری مخالف است. کسانی هستند که به دین یا به ورود دین در عرصه ی زندگی معتقد نیستند - به اصطلاح سکولارها - اینها هم با دولت اسلامی مخالفند؛ می گویند اقتصاد باید از دین جدا باشد، سیاست از دین جدا باشد، زندگی اجتماعی از دین جدا باشد، تحرکات و نشاطهای مردمی عمومی از دین جدا باشد. مخالفت ها هم در طیف وسیعی انجام می گیرد؛ از مخالف بودن، تا مخالفت کردن، تا معارضه های جدی کردن. مترفین بین المللی - یعنی ثروتمندان عظیم جهانی که نفت و منابع عمده ی جهانی را در اختیار خودشان می خواهند و برای این کار دارند حداکثر تلاش علمی و عملی را می کنند - اینها هم جزو دشمنان بیرونی دولت اسلامی اند. عرض کردیم دشمن ها لزوماً دشمنی نمی کنند؛ بعضی از آنها دشمن اند، بعضی دشمنی کردنشان به صورت مخالفت و اعتراض است، بعضی وارد میدان می شوند و گلاویز می شوند. بنابراین انواع و اقسام دشمنی وجود دارد و باید با هر کدام به نحوی برخورد کرد.

دسته ی دوم دشمنان درونی اند؛ یعنی آفت ها، بیماری ها و میکروب ها. مرگ ما بیش از آنچه ناشی از این باشد که دیگری بیاید ما را بکشد، ناشی از این است که در درون خودمان اختلافی به وجود می آید. غالباً مرگ های ما ناشی از ویروسی، میکروبی، بیماری یی و سلول عاصی یی است که سرطان درست می کند؛ کمتر ناشی از این است که کسی بیاید آدم را بکشد. دولت اسلامی هم همین طور است؛ باید مواظب دشمن های درونی اش باشد؛ اینها



آفتهایش است.

یکی دو مورد از این آفتهها را بگویم. اول صحبت به بخشی از این آفتهها اشاره کردم. غفلت کردن و از راه منحرف شدن، یکی از آفتهایش این است که ما ادبیات دینی را غلیظ کنیم؛ بدون این که مابازایی در عمل داشته باشد. این ما را، هم به ریاکاری می کشاند و هم ریاکاری را در بین مردم تشویق می کند. این که ادبیات دینی تقویت شود، من با آن هیچ مخالفتی ندارم؛ ولی باید مابازا داشته باشد. بیش از آنچه در رفتارمان اسلامی عمل می کنیم، در زبان و اظهار و تظاهراتمان نخواهیم خود را جلوه دهیم. بیشتر اهمیت دادن به فرم تا به محتوا، از آن آفتهاست.

محتوا را باید اسلامی کرد. اگر می خواهیم حقیقتاً اسلامی شویم، باید در نحوه ی مدیریتمان تحول ایجاد کنیم. یکی از حرفهای خوب آقای رئیس جمهورمان در تبلیغات انتخاباتی - که به نظر من این حرف، عده ی زیادی را جذب کرد - تحول در مدیریت بود. این تحول در مدیریت را چه کسی باید انجام دهد؟ خود ما باید انجام دهیم. اولین گام در تحول این است که رفتار خودمان، کیفیت کارمان، عزل و نصب خودمان، اعمال مدیریت خودمان، جذبه یی که به خرج می دهیم، انعطافی که به خرج می دهیم، برخوردی که با طبقات مخاطب و مراجع به خودمان انجام می دهیم، اسلامی باشد.

البته این که گفتم ادبیات دینی را غلیظ کردن بدون مابازا، یکی از آفتهاست، اشتباه نشود با کاری که بعضی ها گوشه و کنار دنبالش هستند که پرچم های اسلامی و نشانه های اسلامی را از بین مردم بردارند؛ نخیر، بنده این را نمی گویم. مطلقاً نباید نشانه های اسلامی را تضعیف کرد. «و من یعظم شعائر الله فاتها من تقوی القلوب»؛ اصلاً بنای شعائر بر تظاهر و بر نشان دادن و بر مطرح کردن و جلو چشم نگهداشتن است. شعائر را مطلقاً نباید تضعیف کرد. بعضی ها به اسم این که ما اهل ریا نیستیم و نمی خواهیم تظاهر کنیم، شعائر اسلامی و علامتهای اسلامی و سیمای اسلامی و وجهه ی اسلامی و رفتار اسلامی و پرچمهای اسلامی را از زندگی خودشان و زندگی مردم جمع می کنند؛ نخیر، بنده مطلقاً این را توصیه نمی کنم؛ بلکه بعکس، توصیه می کنم مقید باشید اینها را نگه دارید. منتها اگر بناست جانماز آب بکشیم، واقعاً روی آن جانماز نماز هم بخوانیم؛ والا انسان جانماز را آب بکشد و رویش نماز نخواند و کنار بیندازد، فایده یی ندارد.

ضمناً این هم که بگویند شما متحجرید و طالبانی عمل می کنید، به این حرفها خیلی گوشتان بدهکار نباشد؛ از این حرفها همیشه هست و گفته اند و می گویند. ما با هر حرکت و گرایشی از نوع طالبان، در اصل و بنیاد مخالفیم. آنها اصلاً مخالف عقلند؛ آنها متحجر بودند. اتفاقاً کسانی که در مقابل جناح متعبد و پایبند ایستادند، به يك معنا بیشتر به تحجر و به طالبانیسم نزدیکترند؛ چون آنها هم نسبت به آموخته ها و درسهای غربی تحجر دارند. هرچه غربی ها گفتند، همان را صددرصد باید اجرا کرد؛ این تحجر نیست؟ تحجر همین است. تازه حرفهای جدید غربی ها را به گوش ما نمی رسانند؛ حرفهای قرن نوزدهمی، حرفهای کهنه شده و حرفهای منسوخ را می آورند در جامعه مطرح می کنند؛ چه در سیاست، چه در اخلاق، چه در گرایش دینی، چه در شکل حکومت و چه در اقتصاد، متحجرانه و متعصبانه می ایستند؛ این که بیشتر طالبانیسم است. اصلاً مظهر طالبانیسم تحجر است. تحجر و دوری از عقلانیت، مظهرش همین است. ما به تعقل توصیه می کنیم. قرآن اساساً از اولش بر اساس تعقل پیدا شده.

مطلب دیگری که عرض می کنم، این است که کاری کنید خدمت رسانی شما محسوس شود. واقعاً گاهی اوقات دولتها سرمایه گذاری هایی کردند که خیلی هم کلان نبوده؛ اما اثرش را مردم در مقابل چشمشان دیدند. گاهی هم چند برابر آن سرمایه گذاری می کنیم و این جا و آن جا هم گفته می شود فلان جا سرمایه گذاری شد یا از صندوق ذخیره ی ارزی فلان مبلغ برداشت شد؛ اما هیچ اثری در زندگی مردم مشاهده نمی شود. سعی کنید خدمت رسانی شما مابازا داشته باشد؛ یعنی واقعاً در همه ی بخش ها و در همه ی وزارتخانه ها تحول در خدمت رسانی به وجود بیاید.



در کنار این، نظام پاسخگویی را برای خودتان متحتم بدانید. واقعاً وزیر در حوزه ی کار خودش، مدیران وزارتی در حوزه ی کار خودشان، معاونان هر کدام در حوزه ی کار خودشان پاسخگو باشند. یعنی هم در برابر خطایی که انجام می گیرد، واقعاً پاسخگو باشند؛ هم در برابر کار لازمی که باید انجام می گرفته و انجام نمی گیرد، پاسخگو باشند. در خیلی از موارد خلافی انجام نگرفته؛ اما خلاف این بوده که کارهای زیادی باید انجام می گرفته، ولی انجام نگرفته. کار نکردن به مقدار لازم هم يك نوع تخلف است.

توصیه ی دیگر، کار جمعی و متوازن است. از جمله چیزهایی که ما همیشه در طول این چند سال توصیه کرده ایم و صورت هم نگرفته است و تا همین آخر هم مسؤولان دولتی به ما شکایت کردند، عدم همکاری در بخش های مختلف و در جاهای حساس است؛ مثلاً بخش های اقتصادی ما با وزارت خارجه ی ما. وزرای خارجه - چه زمان آقای دکتر ولایتی، چه زمان آقای دکتر خرازی - همیشه به من شکایت می کردند که ما با فلان کشور در زمینه ی سیاسی مشکلی داریم، که این مشکل را می توان با يك کار اقتصادی و با محاسبه حل کرد؛ ولی دستان خالی است. يك وقت می بینیم بخش اقتصادی ما آمده يك کار اقتصادی کرده که ما اصلاً از آن باخبر نشدیم؛ که اگر باخبر می شدیم، مشکل سیاسی مان را به وسیله ی او حل می کردیم. وزرای محترم خارجه یی که اسم آوردیم، مکرر گفته اند که گاهی اوقات مسؤولان بخش های اقتصادی در خارج معامله یی می کنند که سفیر و وزارت خارجه ی ما اصلاً از آن خبر ندارد. این گونه کارها ناهماهنگی است. همان طور که اول عرض کردم، کار شما يك کار است؛ همه دارید بخش های يك عمارت را می سازید؛ یکی دیوار می چیند، یکی تیر سقف می گذارد، یکی گِل درست می کند، یکی آب می آورد. هر کدام شما يك کار دارید می کنید تا این جا ساخته شود. اگر کارهای شما نامتوازن باشد، آنچه از آب درمی آید، چیز خوبی نخواهد بود.

نکته ی بعد، توجه به ساده زیستی است. یکی از شعارهای خوب آقای احمدی نژاد مسأله ی ساده زیستی است. این شعار، شعار بسیار مهمی است؛ این را نباید دست کم گرفت. يك وقت هست که ما در زندگی شخصی خود مثلاً حرکت اشراف گونه یی داریم بین خودمان و خدا؛ که اگر حرام باشد، حرام است؛ اگر مکروه باشد، مکروه است؛ اگر مباح باشد، مباح است؛ اما يك وقت هست که ما جلوی چشم مردم يك مانور اشرافی گری می دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد؛ همه اش حرام است؛ به خاطر این که تعلیم دهنده ی اشرافی گری است به: اولاً زیردست های خودمان، ثانیاً آحاد مردم به این کار تشویق می شوند. ما نباید مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخل جامعه کسانی پولدار باشند و ریخت و پاش کنند - البته این کار بدی است، ولی به خودشان مربوط است - اما ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت المال است؛ ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «التاس علی دین ملوکهم». ملوک در این جا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید؛ التاس علی دین ماها.

در یکی از تاریخ ها خواندم زمانی که ولید بن عبدالملک خلیفه شده بود، چون خیلی اهل جمع کردن ثروت و جواهرات و اشیاء قیمتی بود، مردم کوچه و بازار وقتی به همدیگر می رسیدند، مکالماتشان از این قبیل بود: آقا! فلان لباس را آوردند، شما خریدید؟ آقا! فلان نگین را فلان کس آورده، شما خریدید؟ یعنی مردم همه اش راجع به خرید و فروش وسایل و اشیاء زینتی و امثال اینها حرف می زدند. بعد از ولید، سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد. او اهل ساختمان سازی بود و به کاخ سازی و ساختمان سازی خیلی عشق می ورزید. این مورخ می گوید مردم حتی وقتی برای نماز به مسجد می آمدند، یکی می گفت: آقا! شما کار ساختمانی منزلتان را تمام کردید؟ دیگری می گفت: آقا! شما فلان خانه یا زمین را خریدید؟ دیگری می گفت: آقا! شما آن دو اتاق را اضافه کردید؟ حرفهایشان همه از این قبیل بود. بعد از این دو نفر، عمر بن عبدالعزیز آمد. او اهل عبادت بود. مورخ می گوید مردم کوچه و بازار وقتی به هم می رسیدند، یکی می گفت: آقا! راستی شما دیروز دعای ماه رجب را خواندید؟ دیگری می گفت: آن دو رکعت نماز را



خواندید؟ بنابراین رفتار ماها يك تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. ساده زیستی بسیار چیز خوبی است. برادران عزیز و خواهران عزیز! بارتان سنگین و کارتتان دشوار است. اگر خوب عمل کنید، اجرتان دو برابر است؛ اما اگر خدای نکرده بد عمل کنید، مؤاخذه تان هم دو برابر است. برای این که بتوانید این راه را سالم طی کنید و 1450 روزی را که در پیش دارید، بخوبی سپری کنید، باید خود را به خدا وصل کنید. قرآن خواندن هر روز را فراموش نکنید. هر روز حتماً قرآن بخوانید؛ هر مقداری می توانید. آنهایی که ترجمه ی قرآن را می فهمند، با تدبر به ترجمه نگاه کنند. آنهایی که ترجمه ی قرآن را نمی فهمند، يك قرآن مترجم خوب - که الحمدلله زیاد هم داریم - کنار دستشان بگذارند و به ترجمه ی آن نگاه کنند. ممکن است ده دقیقه صرف وقت کنید و يك صفحه یا دو صفحه بخوانید؛ اما هر روز بخوانید؛ این را يك سیره ی قطعی برای خودتان قرار دهید. علامت بگذارید، فردا از دنباله اش بخوانید. تا آن جایی که می توانید، به نماز و توجه و ذکر در نماز و به نوافل اهمیت دهید. خدای متعال به پیغمبر اکرم می فرماید: «قم اللیل الا قليلاً. نصفه او انقص منه قليلاً. او زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً. انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»؛ یعنی نصف شب را بیدار بمان، یا دو ثلث شب را بیدار بمان و عبادت کن - که این برای پیغمبر است؛ من و شما خیلی دهنمان می چاید که از این حرفها برای خودمان بزنیم - چرا؟ «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»؛ ما می خواهیم سخن سنگینی را به تو القاء کنیم؛ می خواهیم حرف بزرگی را به تو بزنیم؛ بنابراین باید خودت را آماده کنی. بار سنگین احتیاج به آمادگی روحی دارد؛ این آمادگی روحی هم همین طوری به دست نمی آید. این که ما بگوییم آقا برو دلت را صاف کن، بله، اساس همان صاف کردن دل است؛ اما صاف کردن دل فقط از راه نماز، از راه توسل، از راه توجه و از راه ذکر به دست می آید. اگر کسی خیال کند که می توان دل و روح را بدون اینها صاف کرد، سخت در اشتباه است. از راه گریه ی نیمه شب، از راه خواندن قرآن با تدبر و با دقت، از راه خواندن ادعیه ی صحیفه ی سجادیه، دل انسان صاف می شود؛ والا این طوری نیست که بگوییم آقا برو دلت را صاف کن؛ هر کاری هم کردی، کردی. خداوند ان شاءالله این حرفها را اول در دل بنده مؤثر کند تا بلکه يك خرده آدم شویم؛ بعد هم در دل شما دوستان و برادران و خواهران ان شاءالله مؤثر قرار دهد. خداوند ان شاءالله از شما راضی باشد و بتوانید در طول این مدت طبق وظیفه ی الهی تان عمل کنید و در پایان این مدت هم خرسند و خوشحال باشید.

والسلام علیکم و رحمةالله 08/06/1384